



فهرست

- ۲..... محل بحث مقدمه در علم اصول
- ۲..... تفکیک مباحث اصولی
- ۳..... مباحث الفاظ
- ۳..... مباحث عقلیه
- ۳..... فرق مستقلات عقلیه با غیر مستقلات عقلیه
- ۴..... تقسیم مباحث اصولی در دوره متأخر
- ۴..... فرق تفکیک قدما با تفکیک متأخرین
- ۴..... اقسام دلالت
- ۴..... ملاک تقسیم دلالت بر سه قسم
- ۵..... فرق دلالت عقلیه با دلالت وضعیه
- ۵..... معنای لزوم در دلالت التزامیه
- ۶..... دلالت التزامیه از کدام قسم است؟
- ۶..... نسبت دلالت التزامیه با دلالت عقلیه
- ۷..... پیوند محاوره‌ای در دلالت التزامیه
- ۷..... ملاک دلالت التزامیه
- ۷..... فرق دلالت التزامیه با دلالت مطابقی
- ۸..... تبدیل دلالت التزامیه به دلالت عقلیه و برعکس



بسم الله الرحمن الرحيم

محل بحث مقدمه در علم اصول

مقدمه واجب از مباحث مهم اصولی و شامل مباحثی فراتر از مقدمه است. بعد از اینکه بیان کردیم مبحث مقدمه، مبحث اصولی است و نه کلامی یا احتمالات دیگر، این نکته مطرح می‌شود که جای این بحث در اصول کجا است؟ آیا از مقوله ملازمات است یا از مقوله مباحث الفاظ؟

اینکه مربوط به کجا باشد مهم است؛ چون نکاتی محتوایی در بحث هست که به بحث‌ها جهت می‌دهد. بحث فهرستی نیست که بگوییم: در این فهرست قرار دهیم یا در جای دیگر؛ بلکه بحث دقیقی است که به خاطر اهمیت آن در مقدمه دیگری به این بحث می‌پردازیم.

تفکیک مباحث اصولی

علم اصول تبویب‌ها و تنظیمات متفاوتی دارد که از قدیم تا به امروز تفاوت‌هایی کرده است؛ از تنظیمات منظمی که در زمان مرحوم شیخ بوده تا تنظیماتی که تا به امروز مانند تنظیمات شهید صدر و ... مطرح است. آنچه باید در مقدمه این بحث به آن اشاره کنیم این است که یک تفکیکی در دوره‌های متأخر بین دو نوع از مباحث اصولی پیداشده است که در دوره‌های متقدم به این وضوح نبوده و یا اصلاً در برخی کتب وجود نداشته و یا محتاطانه بگوییم که به این وضوح نبوده است؛ مثلاً مباحث اصول عملیه به این شکل برجسته نبوده است ولی بعدها هویت ویژه‌ای پیدا کرده است.

نکته این است آنچه به تدریج در علم اصول پیداشده و بر اساس دقت‌هایی این تفکیک انجام شده است، تفکیک بین مباحث الفاظ و مباحث عقلیه است. بحث حجج و اصول عملیه و تعادل و تراجیح بحث‌هایی در اصول هستند و کاری به این‌ها نداریم؛ اما بحثی که بیشتر در جلد اول کفایه مطرح است، در دوره‌هایی چندان تفکیک نشده و یا وضوح نداشته است. در دوره‌هایی تفکیک شده است که به این صورت است:



مباحث الفاظ

یک بخش از مباحث اصول، مباحث الفاظ است که مدالیل لفظیه واژه‌ها یا ترکیب‌هایی که در محاورات وارد می‌شود را تبیین می‌کند؛ مثلاً آیا امر دال بر وجوب است یا نه؟ و یا مباحث صحیح و اعم و یا مشتق و معانی حرفیه و ... این یک بخش است که گاهی تحلیلی است و گاهی حالت‌های دیگری دارد.

مباحث عقلیه

بخش دیگر مباحث اصول، مباحث عقلیه است که به دو قسم تفکیک شده است: مستقلات عقلیه و غیر مستقلات عقلیه. بعضی اوقات عقل، حکم مستقلی دارد؛ مانند کذب قبیح است و ظلم قبیح است و عدل و صدق حسن است. در مستقلات عقلیه بحث می‌شود که این نوع احکام وجود دارد یا نه؟ کبری این است که اگر عقل از این نوع احکام دارد، آیا می‌توان با «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع» آن‌ها را شرعی کرد یا نه؟

قسم دوم از مباحث عقلیه، غیر مستقلات عقلیه است؛ یعنی صغری و کبری هر دو باهم عقلی نیستند بلکه صغری در شرع وجود دارد و کبری عقلی است. در واقع در ملازمات عقلیه غیر مستقله می‌خواهیم از حکم عقل به وجوب ذی‌المقدمه برسیم و بگوییم: عقل ابتدا حکمی ندارد؛ بلکه شارع در اینجا بیان می‌کند که مثلاً نماز و انفاق واجب است و حکمی را به ما می‌دهد. سپس عقل می‌گوید: این حکم شرعی با حکم شرعی دیگری ملازمه دارد.

در اینجا عقل داور است ولی داوری او ملازمه بین گفته شرع و گفته عقل است. عقل حکم می‌کند که شرع باید این را بگوید و لو اینکه لفظ نداریم. شارع که فرموده: مقدمه واجب است باید بگوید: ذی‌المقدمه هم واجب است. یا شرعی که امر به شیء کرده باید از ضد آن نهی کند.

فرق مستقلات عقلیه با غیر مستقلات عقلیه

پس تفاوت مستقلات عقلیه و غیر مستقلات عقلیه این است که در مستقلات عقلیه صغری و کبری عقلی است و نقل در کار نیست. عقل بیان می‌کند که ظلم قبیح است و می‌گوید: هر چه حکم می‌کنم شارع هم باید از باب این که رئیس العقلا است به آن حکم کند؛ اما در غیر مستقلات عقلیه، صغری شرعی و کبری عقلی است؛ یعنی در فضای



محض عقلی شروع نمی‌کنیم تا به جایی برسیم بلکه در این فضایی هستیم که شارع حکمی داده و بر پایه آن عقل می‌گوید: شارع باید حکم دیگری نیز کنار آن حکم قرار دهد، اگرچه حکمی نیامده باشد.

تقسیم مباحث اصولی در دوره متأخر

در دوره متأخر، مباحث اصولی را به سه قسمت عمده تقسیم کرده‌اند: مبحث الفاظ، مبحث مستقلات عقلیه و مبحث غیر مستقلات عقلیه. مباحث غیر مستقلات عقلیه و مباحث الفاظ در مواردی خیلی به هم نزدیک هستند و گاهی منشأ اشتباه می‌شود که آیا بحث از قبیل الفاظ است یا از غیر مستقلات عقلیه؟ مثلاً بحث اجزا و بحث مقدمه محل تردید است. همچنین بحث امر به شیء و نهی از ضد محل تردید است که آیا از ملازمات است یا از غیر مستقلات عقلیه و یا از مباحث الفاظ؟

فرق تفکیک قدما با تفکیک متأخرین

در این نوع مباحث از جمله بحث مقدمه ظاهر قدما این است که بحث لفظی است. در بین متأخرین غالباً ظاهر این است که این بحث از ملازمات عقلیه است. متقدمین در این بحث‌ها چهره غالب را چهره لفظی می‌پندارند ولی متأخرین وجه غالب را وجه عقلی می‌دانند و این‌ها را در مباحث عقلیه آورده‌اند. این جغرافیای بحث بود.

اقسام دلالت

مطلب بعدی، بحث دلالت التزامی و دلالت عقلی و ... است که در منطق مطرح شده و در اینجا با تبیین جامع‌تری بیان می‌کنیم. در منطق می‌گویند: دلالت بر سه قسم است: دلالت وضعیه، دلالت طبعیه و دلالت عقلیه. دلالت وضعیه را تقسیم می‌کنند به مطابقی و تضمنی و التزامی. دلالت دود بر آتش دلالت مطابقی یا تضمنی و یا التزامی نیست بلکه دلالت عقلیه است.

ملاک تقسیم دلالت بر سه قسم

ملاک تقسیم اول (وضعیه و طبعیه و عقلیه) این است که پیوند دو امر که می‌خواهیم از یکی به دیگری پی ببریم، اگر تکوینی واقعی و علت و معلولی و یا شرط و مشروط باشد دلالت عقلیه می‌شود؛ البته «دلالت تکوینی حقیقیه»



واضح تر است چون عقل در تمام این‌ها نقشی دارد. (این بحث به تنهایی مهم است و در جاهای دیگری نیز خودش کاربرد دارد). در دلالت طبیعی پیوند واقعی و حقیقی نیست بلکه بر حسب طبع این حالت هست؛ مانند صدای سرفه که دلالت بر مریضی می‌کند. در اینجا با این دلالت خیلی کار نداریم.

دلالت سوم، پیوند وضعی است؛ یعنی رابطه بین دو چیز با قرارداد ایجاد شده است؛ مثلاً بین کلمه تسبیح و این حقیقتی که در بیرون وجود دارد، علقه حقیقی وجود ندارد؛ برخلاف کسانی که میگویند اینجا نیز علقه حقیقی وجود دارد. این علقه با قرارداد و تفاهمات و وضع و تعیین حاصل می‌شود.

فرق دلالت عقلیه با دلالت وضعیه

پس تفاوت دلالت عقلیه و وضعیه در این است که دلالت عقلیه بر پیوند واقعی و دلالت وضعیه بر پیوند وضعی استوار است. در واقع دو نوع پیوند هست که منشأ دو نوع دلالت است. اگر مبنا و منشأ دلالت چیزی بر چیز دیگری پیوند واقعی باشد، دلالت واقعی است و اگر پیوند وضعی و اعتباری باشد، دلالت وضعی است. اگر دلالت وضعیه بر تمام آنچه قرارداد شده است دلالت کند، آن را دلالت مطابقی گویند و اگر بر بعض آن دلالت کند، دلالت تضمینی و اگر بر لازمه آن دلالت کند، دلالت التزامی گویند.

معنای لزوم در دلالت التزامیه

در دلالت التزامیه که دلالت لفظ بر لازم معنی است؛ مثلاً دوات بیاور یعنی قلم هم باید آورده شود، این بحث مطرح می‌شود که معنی لزوم چیست؟ در منطق گفته شده که لزوم و ملازمه چند نوع است:

۱: لزوم بَیِّن

۲: لزوم غیر بَیِّن

ملازمه بَیِّن دو قسم است: بَیِّن بالمعنی الأعم و بَیِّن بالمعنی الأخص. ملازمه بَیِّن بالمعنی الأخص این است که از تصور ملزوم به لازم بی برده شود؛ مثلاً با گفتن دوات، قلم به ذهن خطور می‌کند. در ملازمه بَیِّن بالمعنی الأعم به صرف تصور ملزوم، لازم به ذهن خطور نمی‌کند بلکه با تصور لازم و ملزوم باهم و تصور نسبت، تلازم به ذهن خطور می‌کند؛ مانند رابطه کوچک تری و بزرگ تری.



لزوم غیر بیّن این است که دو چیز باهم لزوم دارند اما این لزوم به صرف تصور ملزوم و تصور نسبت بین لازم و ملزوم به ذهن خطور نمی‌کند بلکه نیاز به تحلیل‌های عقلی است؛ یعنی باید در صغری و کبری‌های عقلی وارد شود. مثلاً وقتی گفته می‌شود: «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» این قاعده‌ای است که همین‌گونه نمی‌توان تصور کرد بلکه نیاز به استدلالاتی دارد. غالب استدلالات در علوم از نوع لزوم غیر بیّن است.

دلالت التزامیه از کدام قسم است؟

دلالت التزامیه را جزء وضع آوردیم؛ بنابراین باید ملازمه به‌گونه‌ای باشد که با لفظ ارتباط برقرار کرده باشد. غالباً گفته می‌شود: دلالت التزامیه، همان ملازمه بیّن بالمعنی الأخص است. بعضی می‌گویند: ملازمه بیّن بالمعنی الأعم را نیز می‌گیرد؛ اما این نظر درست نیست.

دلالت التزامیه که بیّن بالمعنی الأخص شد باید طوری باشد که ذهن از گفتن لازم به ملزوم منتقل شود و لازم نیست که این خطور خیلی فوری باشد؛ ولی در حالت محاوره عرفی از لفظ به لازم آن پی برده شود.

نسبت دلالت التزامیه با دلالت عقلیه

مطلب سوم این است: دلالت التزامیه که در حوزه بیّن بالمعنی الأخص و در حوزه وضع وارد شد چه نسبتی با دلالت عقلیه دارد؟ اگر در لزوم بیّن بالمعنی الأعم یا غیر بیّن بالمعنی الأعم، دلالتی برقرار شود دلالت عقلیه خواهد بود؛ یعنی فقط اخص وارد در الفاظ می‌شود و دو قسم دیگر، جزء دلالات عقلیه می‌شوند (این بحث تحلیلی و دقیق‌تر از دو بحث قبلی است).

چه نسبتی بین دلالت التزامیه به معنای لزوم بیّن بالمعنی الأخص و دلالت عقلیه است؟ ابتدا به ذهن این‌چنین می‌آید که نسبت بین این دو «عموم و خصوص مطلق» است. ممکن است گفته شود: آن قسم از ملازمات عقلیه که بیّن به معنی اخص است، این دلالت لفظی است؛ چون خیلی وضوح دارد، اما اگر دقت شود ملاحظه می‌شود که رابطه این دو «عموم و خصوص من وجه» است؛ برای اینکه گاهی ملازمه واقعی حقیقی، آن قدر قوی است که بیّن بالمعنی الأخص است. به طوری که از اطلاق و استعمال لفظ و شنیدن آن، ذهن به لازم منتقل می‌شود. ملازمه در اینجا عقلی است.



گاهی ملازمه عقلی نیست بلکه ملازمه‌ای است که در محاورات پیداشده است؛ مانند قلم و دوات که بین این دو ملازمه عقلی وجود ندارد و برحسب استعمال و رواج عرفی ایجادشده است.

پیوند محاوره‌ای در دلالت التزامیه

چیزی که در دلالت التزامیه مهم است، این نیست که بگوییم: لزوم عقلی به معنای اعم است، بلکه مهم این است که این پیوند در محاوره خیلی راحت است و همین‌که لفظ را بامعنای خود می‌فهمد منتقل به لازم می‌شود؛ حال آن لازم، عقلی بین به معنای اخص باشد یا لازم عرفی باشد که حالت معنای اخص پیدا کرده است؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود: «دو» زوجیت به ذهن می‌آید. پس آن یک پیوند واقعی و بین به معنای اخص است.

ملاک دلالت التزامیه

چیزهایی هست که بین به معنای اخص است ولی عقلی نیست مثل قلم و دوات. ملاک در این دلالت التزامیه این است که وضعی است؛ یعنی انسان با این لفظ سریع به آن لازم منتقل می‌شود. این رابطه نزدیک دو عامل دارد:

- ۱: پیوند عقلی که برجسته شده است.

- ۲: پیوندهای عرفی که در لفظ خیلی برجسته است. پس ملاک، برجستگی نمایان در محدوده دلالت‌های لفظی است. ولی ملاک دلالت التزامی یک حالت لفظی است و لذا اگر این پیوند، یک پیوند نزدیک در حوزه لفظ و معنا نباشد جزء دلالت‌های خفی می‌شود که غالباً عقلی است.

فرق دلالت التزامیه با دلالت مطابقی

نکته دقیق دیگر در اینجا این است: دلالت التزامیه که دلالت وضعی و لفظی است، با دلالت مطابقی، فرق دقیقی دارد و آن فرق این است که پیوند لفظ با لازم، پیوند با واسطه است. لفظ مستقیم برای معنا وضع شده است ولی اینکه لفظ را با لازم گره می‌زنیم به واسطه پیوندی است که معنا با آن، معنا پیدا کرده است.

وضع بودن دلالت التزامی بالعرض است؛ یعنی دلالت وضعی را که به مطابقی و تضمینی و التزامی تقسیم می‌کنیم، وضعی بودن دلالت مطابقی کاملاً بالذات است؛ اما در تضمینی و التزامی کمی حالت بالعرض و المجاز دارد؛ برای اینکه غالباً بین آن معنا و لازم، گرهی خورده است که یا گره عقلی است یا گرهی مانند قلم و دوات.



بنابراین در دلالت التزامی، حوزه ارتباطی در لفظ قرار گرفته است؛ یعنی در محاورات، لفظ درگیر ارتباط با لازم شده است، ولی در بین به معنای اعم و به خصوص در غیر بین و ملازمات عقلیه لفظ درگیر معنا نیست؛ مثلاً خورشید انفجارهای شدیدی دارد. به محض گفتن خورشید، انفجار به ذهن کسی نمی‌آید. البته اگر آن انفجارها واضح باشد ممکن است به ذهن بیاید اما الآن این طور نیست؛ درحالی که این یک حقیقت علمی است که در دو بیست سال اخیر کشف شده است.

تبدیل دلالت التزامیه به دلالت عقلیه و برعکس

یک چیز می‌تواند بین دلالت التزامی و دلالت عقلی رفت و آمد کند؛ یعنی ممکن است چیزی مدلول عقلی مطلبی باشد و با گذر زمان، جزء لوازم لفظی آن شود، چون بین به معنای اخص شده است؛ یعنی طوری که تا خورشید گفته می‌شود انفجار به ذهن می‌آید.

گاهی برعکس می‌شود؛ مثلاً قلم و دوات در قدیم طوری بوده که ذهن به آن منصرف می‌شد، درحالی که الآن این طور نیست. در حالت‌های محاوره‌ای این تحول زیاد است. در ملازمات عقلیه هم گاهی آن قدر فکر بشر پیش رفته و آن قدر به لازم عقلی توجه دارد که به محض گفتن لفظ، معنا هم به ذهنش می‌آید؛ اما چیزی که عقلی بوده و الآن بین شود، این خیلی کم است.

(ملاک دلالت وضعی این است که در محاوره عمومی این لفظ با آن پیوندی برقرار کند.)

(گاهی تکوین است و گاهی اعتبار است. البته ملاک، محاوره عرفی است. پیوند تکوینی باید در یک فضای عمومی قرار بگیرد و دلالت لفظی بشود؛ اما اگر در فضای عمومی نیامده و وضوح پیدا نکرده است، در مکنونات عقلی وجود دارد و باید در میز محاوره لفظی بیاید در غیر این صورت لفظی نمی‌شود) آنچه بیان شد تحلیل‌های خیلی دقیق است و باید روی آن‌ها کار شود.